



نقش شاعر و نقاشی او

(۲)

آنقدر تباین و تضاد در معانی مختلف و سخنان ضد و نقیض در ابیات متوالی يك غزل از يك شاعر و در يك حال همه و همه محصول همین نقاشی و سعی شاعر یا نویسنده در نمایاندن زوایای تاریک آن تضادها و تناقضها است.

و اینکه بسیاری از اهل شعر و ادب سعی کرده اند که بین آنهمه تضاد و تناقض در يك غزل از فلان غزل سرای مشهور ربط و نسبتی بیابند و چون پنداشته اند که شاعران معانی را از حال خود انتزاع کرده و بزبان آورده است و بحیرت افتاده اند که چگونه ممکن است شاعر در يك آن از دو کیفیت متضاد سخن بگویند و فی المثل در بیتی فقر را ستایش و بلافاصله در بیت بعد از آن نکوهش کند. ناچار برای آن تناقضات آسمان و ریسمانی بهم بافته و محمل‌هایی تراشیده اند که صد رحمت به‌الغاز و معنیات تا آنجا که برای حل يك تناقض خود به صد تناقض و مهمل سازی دچار شده اند.

اینهمه از آن جهت است که این افراد هنرمند مضمون یابی و احاطه شاعر را بمعانی کلی درك نکرده و ندانسته اند که شاعر در جمع این مقامات نظرش یافتن و بنظم آوردن آن معانی و مفاهیم و کیفیات و باحالات منتزع از آنها است و به تعبیر شعرا معنی یابی و موضوع سازی

* استاد سید کریم امیری فیروز کوهی از شاعران و ادیبان طراز اول کشور .

است نه حکایت پردازی و داستان سرایی تام‌مجبور باشد قصه‌ای را همچنان که شنیده و یا خود جمع کرده است متسق و منظم بشعر درآورد و بناچار ارتباط بین وقایع و سوانح قصه را جزء به جزء مراعات کند.

همچنانکه گفتیم اینها همگی هنرنقاشی شاعر است که همه تضادها و تناقض‌های موجود در ماهیات عالم امکان را یکیک بر پرده خیال خویش تصویر میکند و آنگاه با تمثیل و تقریبی روشن گاه با انتساب بخود و گاه با انتساب بغير بنظر دیگران میرساند.

من یقین دارم که سعدی بیشتر غزلیات خود را در زمانی ساخته است که قدرت خلاق و ذهن سیال او بعزت طول ممارست در فن شعر و مداومت در کار سخن میتوانسته قوه را بجای فعل بکار گیرد و بحدت تصور و تجسم، تمامی احوال عاشقانه را از فکر جوال خویش بیرون کشد و بصورت غزلی عالی و دلپذیر در نظر غیر بجلوه درآورد. اینجا هنرنقاشی شاعر جانشین تمامی عواطف و احساسات جامد و نهفته و کهنه و فرسوده اوست نه فعل و انفعال و تأثر احوال او. محال است آن شاعر جوانی که هنوز در مراحل اول و ابتدائی از کار شاعری و آشنایی بسخن است و ملکه فصاحت و بلاغت در طبعش رسوخ نکرده و ذهن و فکرش از توارد معانی مورد هجوم، و ترکیب و ترتیب کلمات در دستش مانند موم نشده است و قوه اولی ذاتی بدرجه فعل و کمال اکتسابی نرسیده و تصور و تخیلش بجای احساس و دریافت ننشسته است، بتواند مانند شاعری پیر و کهنه کار (البته مراد شاعر پیر و کهنه کاری است که ذاتاً مستعد ترقی و کمال بوده باشد نه مانند بعضی از شعرا یا نویسندگان یا هنرمندانی که اصلاً استعداد ترقی ندارند و مادام‌العمر در حد ضعیفی از هنر خود باقی میمانند مانند شاعر پیری که نظامی عروضی بزشتی از او یاد کرده است) که عشق و عاشقی را از یاد برده و تنها نقشی از آن احوال را بخاطر سپرده است. در بیان احوال عاشقانه آنطور غزل بسازد که در دل عشان یا اهل ادب اثر بگذارد، ولو اینکه خود عاشقی زار و بیقرار و بتمام حالات عاشقانه و آن رقت‌ها و نازکی‌ها گرفتار بوده باشد.

زیرا همه مردم در تأثر از حالات مختلف انسانی بشدت وضعف بایکدیگر شرکت دارند و کیفیت حالی را که بدان در افتاده‌اند بدرستی ادراک میکنند ولی این شاعر یا نویسنده قوی است که میتواند تأثر از آن حالات را به نفس دیگران هم انتقال دهد و چنان تأثیری از تصرف خود باقی گذارد که گویی خود بدان احوال گرفتار شده است. و هر چند که شاعر بالفطره و بالذات در مرحله انفعال و تأثر از احوال نیز از غیر شاعر قوی تراست و در این حکم تردیدی نیست ولی در مرحله ثانوی و امثال آن کیفیات نفسانی از نفس گوینده به نفس شنونده بآن درجه که او را از شدت در یافت و تأثر کلی منقلب کند و تحت تأثیر قرار دهد، تنها قدرت و مهارت شاعر و هر کاری و مهارت دائم او در طرز ادای کلام با موسیقی

وهم آهنگی الفاظ و پاکیزگی ترکیبات از بسیاری از منافیات فصاحت و بلاغت، عهده‌دار این مهم است که بتواند به نحو احسن از آن کفایت کند و هیچ دقیقه‌ای از دقائق لطیف سخن پردازی را نامرعی نگذارد. و این خصائص نیز حاصل نمیشود مگر بسالها زحمت و مشقت و تحصیل ملکه معرفت به خوب و زشت سخن و رام کردن توسن معانی و الفاظ و ایجاد ربط بین آن دو بکمال قدرت و مهارت.

آن کسی که برای فردوسی علم جنگ‌آوری و ارتقای بمقام سپهبدی فرض کرده و درجاتی از کمال سپاهی‌گری در حق او تراشیده و گمان کرده است که استاد محروم طوس لامحاله چندسالی در قشون محمود و یادست کم در ساخلو طوس سربازی کرده و در این فن هم مانند فن شعر آنقدر مظلوم و محروم بوده است که در حیات خود بجایی نرسیده و بسالها پس از مرگش بهمت و وساطت صاحب این فرض و قوت استدلال و پادرمیانی کمال او بمقام عظیم سپهبدی نائل و سرافراز گردیده است!! بی شک از هنر نقاشی شاعر و وسعت اندیشه وی آگاهی نداشته و چون نمیتوانسته تصور کند که چه طور ممکن است کسی که چیزی را ندیده و محیط بر آن نبوده و صرفاً از زبان این و آن و یامتون نوشته و داستان حکایتی شنیده و قصه‌ای خوانده است با چنین قدرتی زبان بتوصیف آن گشاید و چنان مهارتی در ذکر صحنه‌ها و نقاشی عرصه‌ها و نشان دادن کیفیت احوال آدمیان بخرج دهد که هیچ بیننده عادی و ناظر و خیرنگار آن صحنه‌ها و عرصه‌ها نیز نتواند یک گوشه از آنرا هم با تأثیر در دلهای دیگران بر زبان آورد، ناچار دست بدامن این تعلیلات ناموجه و توجیهاات علیل زده و عظمت مقام شاعر را تا حد فردی از افراد عادی مردم تنزیل داده است.

من بهمین دلائل و قرائن خارجی دیگری که خود از حالات شعرای استاد معاصر دیده و دریافته‌ام، بطور قطع و یقین اعتقاد دارم که فردوسی مظلوم تمامی شاهنامه را در همان باغ یا باغچه مسکونی خود در دهکده باژ ساخته و با قدم زدن در طول و عرض همان باغ مختصر و گوشه اطاق مألوف خویش و احیاناً زوایای خلوت و خیال انگیز ده با تمام رسانیده است. نه بایادداشت آن در میدان‌های جنگ و استحضات قریحه به صحبت سرتیپ و سرهنگ.

مگر لازم است نویسنده‌ای زبان حیوانات بداند تا بتواند از خصوصیات غرائز حیوان سخن بگوید و آنهمه سخنان مربوط به زندگی آنها را بگوش دیگران برساند. همچنین است مناظرات بسیار شنیدنی از زبان اشیاء بی‌روح و طبایع و خواص نباتات و جمادات ب فکر نویسنده یا شاعر، آیافی المثل لازم است که پیراندلوی غربی و صادق هدایت شرقی حتماً چندسالی در جلدسگ فرورفته و بالامحاله مدتی سگ‌بانی کرده باشند، تا بتوانند

باچنان قدرتی عجیب همه غرائز يك سگ و لگرد و گوشه‌های تاريك انفعالات او را بدان روشنی مجسم و توصیف کنند و شنونده را برای آن حیوان بی‌زبان از توصیف انسانی اهل زبان و بیان بیشتر تحت‌تأثیر و انعطاف قرار دهند. پس مسلم است که همین لطیفه‌ذاتی یکی از لازم‌ترین خواص گوناگون شاعر و مابه‌الامتياز او از غیراوست و آنچه را که مردم بچشم می‌بینند و باحساس آن منفعل میشوند، شاعر همه آنها را بالقوه می‌بیند و حس می‌کند و از نهانخانه خیال و تصور خویش باصورتی ممثل و روشن در نظر دیگران بجلوه درمی‌آورد.

بیاد دارم که وقتی دوست جلیل و استاد بی‌بدیل نامدار جلال‌الدین همایی مدعمره می‌فرمود که مرحوم سهایامغفور له ملك الشعرای عنقا از آن اسرئه‌شریف در غزلیات خود غالباً ابیاتی در وصف گلها می‌ساخت و علاقه عجیبی بتوصیف گل در شعر و شرح زیبایی آن داشت. بخصوص که يك يك آنها را خوب می‌شناخت و در وصف هر يك مانند باغبانی مرئی گل بدقت می‌پرداخت. ولی هیچکس جز کدبانوی خانه خبر نداشت که شمیم آن گل‌های سخن از گوشه ذغال دانی خانه برمی‌خیزد و شاعر بقوت تصرف خود گل و گلستانی در گوشه مآلوف خویش امثال همان ذغال دانی نیمه‌تاریك می‌بیند و از همانجا لطائف هر گل را بسیار بهتر و کاملتر از باغبان پرورنده آنها برای سایرین بازگو می‌کند.

از همین باب است آنچه که در احوال کثیری از شعرا و نویسندگان معروف عرب و فرنگ خوانده و دانسته‌ایم که هر کدام از ایشان بقول قدما در استحضات قریحه و بقول فرنگی مآبهای امروز در گرفتن الهام، عادات غریب و عجیبی داشته‌اند که بدون تمسك بآنها نمیتوانستند قریحه خود را بکار اندازند. در حالی که اکثر آن عادات استثنائی و تماشایی از قبیل، های دردیگ آب نهادن و باصدای پریموس چیز نوشتن و باتيك تاك ساعات اندیشه کردن و سر بصرها نهادن و از همزاد خود كوكم خواستن و امثال این عجائب که در چشم مردم بی‌اطلاع حمل بر نوعی جنون و خروج از عقل میشود، اغلب و اکثر از گوشه اطاقهای تنگ و فواصل زیرشیر و انیها و صحراهای خشك و سوزان بظهور می‌رسد. و آن پرده‌های خیال‌انگیز این نقاشان فکری از خلوت خانه‌های محقر و یا اطاقهای پی‌گسسته در کاخ‌های رفیع و بلیغ منعمان بنمایش گذاشته و آن نغمه‌های نشاط آمیز این بلبلان عرشی از گوشه قفس‌های شکسته یا ذغال دانی‌های در بسته در باغهای بزرگ و وسیع مترفان به ستایش شنیده میشد. و من شعری در همین معنی طی قطعه‌ای بنام (شاعرانه^۱) ساخته‌ام که چند بیت آن این است.

الا سروده قفس و کنج اعتزال
او سر فرورد بگریبانی از خیال
آنرا که نه ز شعر بود بهره نه ز حال

«آن نغمه‌های پر شده در باغ و کاخ نیست
مردم ز هفت کشور اگر سر بر آورند
بینی که نام و نسبت شاعر زبانزد است

«بیچاره شاعر از همه آنها که گفته اند
 در جام زر خورند هر یفان شراب و او
 «نسبت بنام شاعر و قسمت بکام غیر؟
 کوچکترین نصیب ندارد مگر وبال»
 خون دل گذاخته در جامی از سفال»
 درمانده از جوابم و شرمنده از سؤال»

و نیز قریب بهمین مضمون است بیتی که در غزلی گفته ام

«باغ و بهار ماهمه در پرده دل است
 با چشم بسته سیر جهان میکنیم ما»
 در ختام این مبحث سخنی که باید اضافه شود، اینست که گذشته از اینکه شاعر همه
 وقت زبان مدرکات عقلی و محسوسات نفسی خویش نیست و چه بسا که ترجمان عواطف
 دیگران از حیوان و انسان و نقاش ماهیات از جاندار و بی جان است و یا اینکه صرفاً نظرش
 بابداع مضامین و ابتکار معانی است، همچنین بسیار است که برسبیل انس و عادت طبع در
 يك شیوه بخصوص از شیوه های مختلف سخن و مداومت و اغلیت آن بطور صناعت و فن،
 یکسره بهمان شیوه معتاد میپردازد و از باقی شیوه ها بالمره دست میکشد و یا بطور تفنن و
 اتفاق دست بآنها میزند. مانند اکثر غزل سرایان ما از قدیم و جدید که چون معقول نیست
 همه آنان در تمامی عمر عاشق بوده باشند و یا همواره در مقام نقاشی و ترجمان عواطف
 دیگران برآیند، صرفاً بحکم انس و عادت و تکرار و مداومت طبعی غزل سرا می یابند و از
 تمام شقوق سخن سرایی در مدت عمر بهمان شیوه اکتفا مینمایند، همچنانکه بعضی دیگر به
 نوعی دیگر از انواع سخن رومی آورند و همان نوع با اصطلاح عمومی (شگرد) و یا
 (زیرچاقشان) میشود. و لولاینکه خود اصلاً از مقوله سخن خویش برکنار و آیه شریفه
 «يقولون ما لا یغفلون» قرآن کریم و حتی عکس مفهوم آنرا مصداقی آشکار بوده باشند.

مؤید این مدعا است آنچه که جاحظ در مبحث (وصية للادیب) از کتاب معروف
 خود (البیان والتبیین) در بیان تخصص طبع و قدرت هر يك از شعرا و نویسندگان در بابی از
 ابواب سخن آورده و مینویسد:

«فرزدق با اینکه در مورد زنان مردی کم شرم وزن باره و عاشق پیشه و فاسق اندیشه
 بود، معذک در تمامی اشعار او يك بیت عاشقانه که قابل ذکر باشد دیده نشده است. و جریر
 هر چند که مردی عنیف بود و هرگز بزنی دل نداشت با این وصف در شمار بهترین غزل سرایان
 و صاحبان طبع متغزل بحساب میآید. و در شعرا بوده اند کسانی که قدرت تجاوز از
 قصیده سرایی را بر جز سازی نداشته اند و همچنین بعکس»

همینطور است شیلر شاعر معروف آلمانی در ادبیات غرب که اگرچه (مانند حقیر)
 در همه عمر مریض و علیل و از عشق کم نصیب بوده است، مع هذا اشعار عاشقانه اش
 چنانست که گویی در مدت عمر خود عاشق بوده و اشعاری حسب حال خویش سروده است.

افسوس که در ادبیات فارسی با آنهمه قدمت تاریخی، کتابی در نقد الشعر و شرح دقائق آثار و افکار شعرا و خصوصیات طبع و شخصیات نفسانی آن و سنجش قدرت و کیفیت شعر هر یک از ایشان نوشته نشده و این دقیقه لطیف از دقائق گونه گون سخن و سخن شناسی جز در لابلای بعضی از تذکره ها آنهم بوجه استطراد، بکلی مهمل مانده است و بخلاف ادبیات عرب و فرنگ که صدها کتاب و رساله موضوعاً در باب نقد الشعر و خصوصیات احوال و آثار شعرا و موارد اشتراك و امتیاز هر یک از ایشان از دیگری نوشته شده، مورد توجه قرار نگرفته است، تنها کتاب موضوع در این باب شعر المعجم علامه نعمانی است که این او آخر بسببک و سیاق نقادان عرب (بخصوص عربی زبانان مغرب) نوشته شده که آنهم مربوط به ادبای مملکت مانیست^۱. والا ممکن بود موارد بسیاری از دوگانگی قول و فعل و انفکاک عقیده و نظر و یا انتزاع نفس شاعر از مقولات شعری او و اختلاف و تناقض اقوالش بالنسبه باحوال مختلف وی و حیثیات متفاوت یک موضوع و یا ملاحظه شاعر در یک شیئی واحد باعتبار ابعاد چندگانه آن، استخراج و در معرض دقت و حکومت ارباب ادب گذاشته شود.

۱ - غرض (شاعرانه) خواندن هر چیز زیبا و خوش منظر در اصطلاح عمومی است.
۲ - البته کتبی از قبیل المعجم امام شمس قیس و براهین المعجم محقق دانشمند لسان الملك سپهر و ابوابی خاص در بعضی از کتب امثال قابوسنامه و چند کتاب دیگر، مطالب مختصری در نقد الشعر دارد که هیچیک از آنها موضوعی و وافی بمقصود نیست و همه آن مطالب جنبی و استطرادی است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

اثر گردش زمان

اگر داری از سنگ و آهن روان،
اگر سنگی، آن آهن سنگ خاست،
نفرسانی، از گردش آسمان،
و گر آهن، آن سنگ آهن رباست.
فتملیخان ملك الشعرا - قرن دوازدهم